



صلح، سلب، گلابی

سید محمد عزیزی

دانشجوی پزشکی مشهد

یادداشتی بر نخستین همایش بین‌المللی ائتلاف جوانان صلیب سرخ و هلال احمر برای صلح و دوستی

وانشد و مهار کنند و این آرزوی غیر ممکن نیست. «بی‌طرفی» این جمعیت جهانی در پیشبرد این هدف عالی و مشکل‌بزرگترین عامل اطمینان بخشی است که می‌تواند جمعیت را به عنوان طلبه دار صلح جهانی بشناساند. واقعیت این است که قرن‌های متمادی، پدران و بزرگان ادیان و مذاهب و فرق مختلف در جهان زمان خود حکم می‌راندند و عامل دستور دهنده مستقیم خشونت طلبی‌ها، اعدام‌ها و جنگ‌ها با سوء استفاده از عناوینی همچون خشم مقدس، جهاد، حکم الهی و غیره بوده‌اند. سلطنت‌خداایی پاپ‌های ادیان چندگانه بدون شک مهم‌ترین عامل در تشدید و ایجاد نوع خشونت خواهی بوده است. در عصر جدید که دوران پدران متعصب و فرمانروایی پاپ‌های اعظم مذاهب مختلف سر آمده است، این جوانان بنیادگرای ادیان مختلف هستند که پرچم خشونت، اعدام و ترور را همچنان برپا نگاه داشته‌اند. این نسل برتری خواه در غیاب پدران قدرتمند خود، با ناسی به درسهایی به جامانده از آن دوران، شعله افراطی‌گری را روشن نگاه داشته‌اند.

حقیقت این است که همچنان که جنگ یک مفهوم عینی است، صلح مفهومی است ذهنی و بیراهه نیست اگر بگوییم رسیدن به صلح ائتلاف نمی‌خواهد، منطبق می‌خواهد

عامل مهم دیگر در روشن ماندن شعله خشونت و سرخورد جهانی، ادعای تمدن‌های مرده در عصر حاضر، به زنده بودن است. واقعیت این است که در طول تاریخ بلند بشری، تمدن‌های مختلفی پا به عرصه جهانی گذاشته‌اند که هر یک بدون شک، اگر نگوییم در کل جهان، لااقل در نیمی از جهان زمان خود، حکم می‌راندند. تمدن روم، تمدن یونان، تمدن ایران، تمدن اسلامی و سایر تمدن‌ها که دوران اوج خود را قرن‌هاست پشت سر گذاشته‌اند، بعضاً برای نمایش ادعای زنده بودن خود خشونت ورزیده‌اند. در واقع بر خورد تمدن‌ها در عصر جدید محصول تفکر بی‌منطق مدعیانی است که قرن‌هاست در عرصه جهانی، حیاتی ندارند. پذیرفتن این مسأله که نمی‌توان برای تمدن غالب هر عصر، مرزی قائل شد، مسأله‌ای است که می‌تواند ریشهٔ سرخورد‌های بی‌فایده جهانی را بخشکاند و در این بین اصل «جهانی بودن» جمعیت‌های صلیب سرخ و هلال احمر می‌تواند در جا انداختن جهانی این نکته، عاملی موثر باشد. جهان امروز نمی‌تواند در گوشه‌ای از خود در به روی تمدن غالب و حاضر بنشیند و نباید ورود و ظهور تمدن جدید را نهایم قلمداد کند. حقیقت این است که همچنان که جنگ یک مفهوم عینی است، صلح مفهومی است ذهنی و بیراهه نیست اگر بگوییم رسیدن به صلح ائتلاف نمی‌خواهد، منطبق می‌خواهد.

صلح در دیدگاه خاص جامعه شناختی واژه‌ای است که بنظر در مقام مقابله‌ی جنگ می‌آید و اگرچه تقسیم بندی خاصی برای آن لحاظ نشده است، در مجامع خاص پسوند «پایدار» را به عنوان مختلف به دنبال خود می‌کشد. شاید بهتر باشد از این منظر به صلح بنگریم که در مقام مقایسه صلح همیشه حالت و وضعیتی است که می‌تواند به هر بهانه‌ای و هر توجیهی بوسیله «جنگ» مورد تهدید قرار بگیرد. به عبارت بهتر، این، جنگ است که حالت پایداری دارد چون همیشه دلایل هر قوم، قبیله، مذهب و ایدئولوژی با کمی تعصب می‌تواند برپادارنده جنگ باشد و در واقع بر خورد و جنگ مذاهب، قبیله‌ها، جوامع و تمدن‌ها و فرهنگ‌ها، پشتوانهٔ محکمتری برای ایجاد داشته است. نهضت بین‌المللی صلیب سرخ، در آغاز بر اساس پیشینه تاریخی خود، معرف تلاش‌های بشری برای تسهیل زندگی و کمک به انسان‌ها در مواقع جنگ، بیماری، بلا یا و غیره بوده و بنظر در طول این یک و نیم قرن تلاش چندانی در جهت پیشگیری از جنگ نداشته است. اما واقعیت این است که اصول هفتگانه صلیب سرخ و هلال احمر، می‌تواند بهترین راهکارها را در جهت نبل به این هدف داشته باشد.

«بشر دوستی» بعنوان اولین هدف این دو جمعیت، در مفهوم عالی خود یعنی حمایت از زندگی و سلامت انسان‌ها، ضمانت احترام به حقوق بشر، تشویق تفاهم و دوستی و همکاری متقابل و برقراری صلح پایدار میان انسان‌ها، نقطه‌ای است که می‌تواند مبنای تئوری پیشگیری از جنگ باشد. رویکرد تازه به این مسأله مخصوصاً در زمینه احترام جهانی به حقوق بشر، نافی تمام تئوری‌هایی است که با دیدگاه‌ها و پشتوانه‌های خاص در صدد القاء برتری و توجیه اعمال تروریست‌ها و جنگ خواهان خشک مغزی‌اند که جز در آشوب و برتری خواهی، حیات دیگری را برای خود متصور نیستند.

در عصر جدید که دوران پدران متعصب و فرمانروایی پاپ‌های اعظم مذاهب مختلف سر آمده است، این جوانان بنیادگرای ادیان مختلف هستند که پرچم خشونت، اعدام و ترور را همچنان برپا نگاه داشته‌اند

«بی‌غرضی و عدم تبعیض» نسبت به نژاد، ملیت، مذهب، اعتقادات و دیدگاه سیاسی، خود بهترین برخورد و راهکار در تضمین این احترام به نوع بشریت است. صحنه گذاشتن جمعیت بر این مسأله و این دیدگاه، عامل محکمی در جهت پیشگیری از تمامی جنگ‌ها و سرخورد‌های بی‌منطق دنیای امروزی است.

پرچمداران جهانی جمعیت با نکیه بر محتوای انسان‌دوستی و نوع‌دوستی مشترک مذاهب و فرقه‌ها و نفس مذهب و دین برتر، می‌توانند این بزرگترین عامل برتری طلبی بنیادگرایان مذاهب مختلف

سقوط آزاد با شتاب نه ممیز یک

مصطفی انتظاری هروی

دانشجوی فیزیک فردوسی مشهد

به پایه‌های رژیم مستقر در کشور، از زبان مادلین آلبرایت، وزیر وقت امور خارجه آمریکا گفتند:

«سبزه‌ها را به یاد دوستان ایرانی گره میزنیم!» و سبزه‌ها و چراغ سبزه‌ها...! شعار «مرگ بر آمریکا» هويت خویش را از دست داد و ایرانیان، منتخب خویش در خرداد ماه ۷۶ را، پشت دوربینهای تلویزیونی فرستادند تا با ملت آمریکا سخن بگویند.

آمریکا، «سازمان مجاهدین خلق» را در لیست سازمانهای تروریستی قرار داد و ایران دست از حمایت مستقیم حزب... لبنان برداشت. ادبیات عقل‌گرایانه‌ای که با انتشار ۲/۳ میلیون نسخه روزنامه در ایران رواج می‌یافت و ده‌ها کتاب و صداها فریبخته‌ی ملی از آن دفاع می‌کردند، عرصه را بر خشونت و رزانی که حیات خویش را در اوضاع بحرانی و «شرایط خاص» می‌دیدند، تنگتر و تنگتر کرد.

حمله به تجمعات و برهم زدن سخنرانیها و تهدید و ارعابهای جاهلانه، آنچه‌آن مضحک و بی‌اعتبار شد، که گروههای فریب‌خورده‌ی فشار نیز حاضر به تحمل وضع موجود نبودند.

بعدها چندین تن از سران این گروهها، همچون «کیانوش مظفری» و «امیر فرشاد ابراهیمی» در مصاحبه‌هایی، افشا کردند که چگونه عده‌ای به آنها پول می‌دادند تا سخنرانی‌هاشان با حمله‌ی آنان همراه شده و سخنرانان، محبوبیتی نزد خلق پیدا کنند. همانند که چه اعتباری در رفتن به زندان پدیدار شد و چه کسانی که سرفرازانه راهی سلولهای انفرادی شدند. با موفقیت پروژه‌ی «فشار از پایین و چانه‌زنی در بالا» آنان که خود را شکست خورده در هر دو شق این پروژه می‌دیدند، تصمیم به «عملیاتی کردن اوضاع» گرفتند و هر مطالبه‌ی مدنی را تبدیل به خاکریز دشمن کردند و آنان که مشقی جز جنگ و خونریزی نکرده بودند، شمشیرها از نیام برکشیدند.

چه فرصتها که در این ایام، به بهانه‌ی حفظ ارزشهای اقلیت نابخرد، سوخته شد و چه افسوسها که ورد زبان قوم حاکم در ایران زمین گشت

خون‌های ریخته شده بر سنگ فرش کوی دانشگاه، هنوز گواه بر بی‌خردی حکمرانانی است که به جای مهار بحراناها «هر ۹ روز، یک بحران» در کشور آفریدند!

دامنه‌ی غائله‌ی ساختگی کوی، هنگامی که به نزدیکی بیت رهبری رسید، دیگر هم فشار از پایین به نفع خشونت طلبان بود و هم چانه‌زنی با بالاییهایی که خود را در حلقه‌ی محاصره‌ی شورشیان صوری می‌دیدند! حاصل این بیم‌ناجنس مردمان،

شاید امروز بسختی روزهای زمستانی ۱۳۷۵ را به یاد داشته باشیم و به جز یک تصویر ذهنی تاریک، چیز دیگری از آن ایام در ذهنها نیابیم. روزهایی که شاید چندان دور به لحاظ زمانی نباشد، اما بی‌شک مؤلفه‌های تعریف‌کننده‌ی آن روزها، با امروز بسیار بسیار فاصله دارد.

زمستان ۷۵، روزهای ترک تازی هیأت حاکمه‌ی ایران و ایام پای کوی آنان در جشن زود هنگام پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری ۷۶ بود. روزهایی که «نیروهای خودسر» پس از بازگشت از مأموریت‌های خونین خویش برای کاندیدای ارزشی خود صلوات می‌فرستادند! و «آقازادگان» پیش نویس قراردادهای میلیاردی خود را برای معامله‌های سودزا با دولت آینده‌ی «کاملاً خودی» آماده می‌کردند و متن بیانیته‌های آتشین علیه کاندیدای احتمالی رقیب را خدمت «پدران دلسوز» تقدیم می‌نمودند!

خون‌های ریخته شده بر سنگ فرش کوی دانشگاه هنوز گواه بر بی‌خردی حکمرانانی است که به جای مهار بحراناها هر ۹ روز، یک بحران در کشور آفریدند

اما در کنار تمامی هیجانانگیزات رجال حاکم و بی‌تابی آنان برای قبضه‌ی کامل مدیریت کشور و بیرون آمدن از حالت تدافعی که هنوز با گذشت چندین سال از رحلت رهبر فقید جمهوری اسلامی آن را حفظ کرده بودند، ناظرانی این بار به راستی «غیر خودی» نیز وجود داشتند که نگاه خود را به تحولات سیاسی ایران متمرکز کرده بودند، نگاههایی که نه از پشت عینکهای دوربین کارشناسانه و نه از پشت میزهای دیپلماتهای مجرب، که از درون موشکهای زمین به زمین ناوهای آمریکایی و از پشت فرمان هدایت هواپیماهای جنگنده‌ی غربی، چشم به بزم مستانه‌ی صاحبان قدرت و فریادهای خاموش اکثریت ملت در ایران دوخته بودند.

با گذشت زمستان سرد ۷۵، خرد جمعی ایرانیان، آخرین ماه از بهار ۷۶ را گرمایی ویژه داد و دگرگونی سیاسی در ایران، جنگ طلبان بیگانه را در لاک دفاعی فرو برد. روزهای پس از خرداد ۷۶ به تندی گذشت. شبهای تاریک پاییز ۷۷، بساخون دگراندیشان مغضوب «حکومت خودسر» سپری شد و آزادی نسبی مطبوعات، نشاطی خاص به فضای سیاسی کشور بخشید.

دیگر نه از ناوهای آمریکایی در خلیج فارس خبری بود و نه از تحقیرهای معمول اهالی مغرب زمین، علیه دولتمردان ایران!

تکیه زندگان بر صندلیهای نیلی کاخ سفید نیز به جای اتهام زدن به تهران و حمله

بازداشت گسترده‌ی دانشجویان، فعالان سیاسی - مطبوعاتی و از آن در دنا کتر توقیف گسترده‌ی مطبوعات بود.

خسرونت ورزان بر طبل ناامنی و بی‌ثباتی و هرج و مرج کوفتند و حکمرانان همچون کودکان جدا مانده از والدین، وحشت زده، به این سو و آن سو حمله بردند تا عنان قدرت از کف نهند.

و باز هم نگاه‌هایی که حرکات قدرت مداران ایرانی را مد نظر داشت و باز هم شیاطینی که برای پیش برد اهداف خود، از قتل و ترور و شورش‌های شهری و سرکوبی‌های رذیلاته، ابایی نداشتند.

باردیگر ناوهای آمریکایی، فلات ایران را محل مناسبی برای فرود آمدن گلوله‌های توپهای جنگی تشخیص داده‌اند و هواپیماهای جنگی غرب، آماده‌اند فناوری اتمی ایران را تنها ظرف ۲ روز به نقطه‌ی صفر برسانند!

اینک، ششمین خرداد از پس خرداد ۷۶ را پشت سر گذاشته‌ایم.

آنچه به وضوح بر میز کار دولت مردان آمریکایی نمایان است، نقشه‌ای رنگی از «خاورمیانه» می‌باشد، نقشه‌ای که متفاوت از نقشه‌ی کنونی این خطه‌ی جنجال برانگیز جهان است.

حکم رانان غربی، اینک به جای دعوت از کارشناسان علم سیاست، ترجیح می‌دهند، گپی دوستانه با ژنرال‌های ارتش خود بزنند و نقشه‌ی جدید خاورمیانه و راز استفاده‌ی بهینه از سرمایه‌های آن را با آنان در میان گذارند!

ناوهای غول پیکر آمریکایی به خلیج «همیشه فارس!» باز گشته‌اند و همسایگان غیر تمند ما میهمانانی ناخوانده با موهای قهوه‌ای و چشمانی آبی رنگ را پذیرا هستند!

مرزبانان ایرانی، هر از چند گاه، صدای خنده‌های سربازان آمریکایی در غرب و شرق کشور را می‌شنوند، که مشغول بازرسی مرزهای «خود!» با ایران هستند! آری، تنها ۶ خرداد، از خرداد ۷۶ می‌گذرد:

چه فرصتها که در این ایام، به بهانه‌ی حفظ ارزشهای اقلیت نابخرده، سوخته شد و چه افسوس‌ها که ورد زبان قوم حاکم در ایران زمین گشت.

تنها ۶ خرداد از خرداد ۷۶ می‌گذرد و امروز ایرانیان برای تشیع تابوت پارلمان نا کار آمد، در ساختار سیاسی کشور لحظه شماری می‌کنند و هر روز صبح، چشم به نیم صفحه‌ی اول مطبوعات کشور می‌دوزند تا خبر استعفای منتخب خرداد ۷۶ را بخوانند!

باردیگر ناوهای آمریکایی، فلات ایران را محل مناسبی برای فرود آمدن گلوله‌های توپهای جنگی تشخیص داده‌اند و هواپیماهای جنگی غرب، آماده‌اند فناوری اتمی ایران را تنها ظرف ۲ روز به نقطه‌ی صفر برسانند!

آن هنگام که کارشناسان سیاسی - نظامی آمریکا، مشغول مرزبندی جدید خاور نزدیک و تجزیه‌ی خاک میهن اسلامی ما بودند، آن هنگام که نقشه‌ی

چگونه اجرا کردن طرح «اسرائیل بزرگ» را می‌کشیدند، آنگاه که به فکر مطالبات عقب مانده‌ی مردم ایران و سایر ملل منطقه برای استفاده از ضعف حکومتها و غلبه بر آنها بودند، ما در داخل کشور عزیزمان، حکم اعدام یک استاد دانشگاه را صادر می‌نمودیم و در پارلمان کشور، تمرین ورزش بوکس می‌کردیم و در پی راهی بودیم که چگونه می‌توان ۶ نفر را قانع کرد که ایران ۶۰ میلیون انسان بالغ و عاقل دارد!

دوم خرداد ۸۲ نیز می‌گذرد و روزها و روزهای بعد نیز همچون قرون گذشته، از پی هم می‌آیند و می‌روند.

تاریخ بر اعمال یکایک ما گواه خواهد بود که تا چه اندازه توانسته‌ایم، دین خویش به نسلهای آینده ادا کنیم و چگونه انسانیت را در رفتارمان نمایان ساخته‌ایم!

دوم خرداد ۸۲، در خود تنها خاطره‌ای گنگ و مبهم از شیرینی پیروزی‌هایی مقطعی دارد و دیگر هیچ! امروز، آنچه نیاز داریم، درک مطالبات مردم، تن دادن به خواسته‌های آنان و نحوه‌ی تعامل منطقی با دنیای خارج است.

تا زمانی که برای کوچکترین فرصت یا تهدید خارجی، ملت را به خیابانها یا پای صندوقهای فرمایشی رأی، حتی اگر نام زیبای «فراندوم» داشته باشد، می‌کشانیم و خود توان مدیریت صحیح شرایط بوجود آمده را نداریم. چگونه می‌توانیم در برابر اراده‌ی زور گویان، برای بسط سلطه‌ی خویش، بایستیم؟! جنبش زخم خورده‌ی دانشجویی ایران، باید بیش از هر زمان آماده باشد تا با

تزریق افکار و ایده‌های آلترناتیو، خود را به عنوان لیدر افکار عمومی مطرح ساخته و کشور را از بن‌بست کنونی خارج کند و خونی تازه در رگهای میهن همیشه جاودانمان جاری سازد!

هر گز از یاد نبریم که به قول آندره ژید:

«اعمال ما به ما وابسته است، همچنان که درخشندگی به فسفر، درست است که اعمال ما، ما را می‌سوزانند، ولی تابندگی ما از همین است.»

